

میراث فردا

در دور دست‌ترین جای جهان ایستاده‌ام؛ کنار تو



سعید برآبادی

● در اولین‌روز رفتیده این مرداد از نزدیکان و موافقان می‌شنوم که خود را زندانی خویش کرده‌ای. مانده‌ای در همان خانه پرخاطره کرج و دل داده‌ای به دیدارهای زود به زودمان در رویا و سراندن دست‌هایت بر سطح کتاب‌ها، گنج‌ها و حتی آن سیگاری که آخرین سیگارم بود و بر لبه جاسیگاری خا جوش کرده به یاد می‌آورم روزهای آشنایی‌مان را، مژه سخت و شیرین آن‌روزها را که یکی شدیم تا «انسان را رعایت کنیم» و آرزویمان برای یکدیگر چشمائی بود که «چراغ‌ها و نشانه‌ها را در ظلماتمان ببیند» و امروز چشمان تو، چشمان تو که «راز آتش» بود خیره مانده به تصویرهایی که در ذهن، مرا دوباره کنار تو می‌گذارد و شاید به همین خاطر باشد که در خانه مانده‌ای و دیگر سری به دلبستگان‌مان نمی‌زنی.

می‌دانم که چگونه، عدالت را به انصاف بدل می‌کنی و سخت‌گیری را بر خودت نیکوتر می‌شناسم، می‌دانم که سال‌هاست تصمیم گرفته‌ای، هر جایی که با من قدم به آن گذاشتای را دیگر در پاشنه درنیآوری اما چطور می‌توانم از تو بخواهم که از زندان تنهایی بیرون بیایی، «تو که عشقت پیروزی آدمی است هنگامی که به جنگ تقدیر می‌شتابی».

در گرمای همین مرداد، امروز می‌شود چهاردهمین سال جدایی‌ام اما تو نیکوتر می‌دانی که در حقیقت در



دوم مرداد ۷۹، من و تو در شمایل درخت صاعقه‌زده‌مان یکی شدیم و جاودانه، می‌پنداشتم که «به جز عزیمت نابهنگام گریزی نبود»، عزیمت به ناچار اتفاق افتاد اما تو فسخ هر عزیمت جاودانه بودی. تو مرا جاودانه کردی، آنچنان که من در لایه‌لای اوراق شعر، نام تو را به درخت و آینه پیوند زدم.

روزی که صنوبر را صاعقه با خود ببرد، صدای ناقوس مرگ را شنیدم و از تو خواستم که مرا به همین درخت ایستاده در حیاط پیوند بزنی. حالا سنگ قبری شکسته از امامزاده طاهر به این درخت تکیه داده‌ای تا گواهی باشد بر آخرین عهدت با من. از مرتضی‌برایم می‌گویی و نجاهایی که با بانوی او داری و ایسن دلخوشم می‌کند که هنوز گاهی از خانه بیرون می‌روی. یادت می‌آید که برایت از مارگوت بیکل می‌خواندم که «گاه آنکه ما را به حقیقت می‌رساند خود را از آن عاری است/ زیرا تنها حقیقت است که رهایی می‌بخشد»؛ من اکنون از حقیقت مرگ پریم و تو از حقیقت زندگی و این جاده‌ای است که باید تا پایانش را قدم استوار کنی و من روزی را انتظار می‌کشم که مهربانی با زیبایی یکی شود و تو از خانه بیرون بیایی و پاسخ بدهی.
لیخند آفتاب را لبخندی بدهی.

پیشنهاد فردا

رازهای یک رمال

● دوروبرمان پر است از رمال و فالگیر. نشانی ماشین و پول گمشده را به ما می‌دهند و بخت یکی دیگر را باز می‌کنند، مژده می‌دهند که خیلی زود پول هنگفتی به ما می‌رسد و به دیگری هشدار می‌دهند که از یکنفر بدخواه، که خیلی هم به او نزدیک است، برحذر باشند. بسیاری از مجلات هم فال ما را می‌گیرند، آن‌هم نه شانس‌ی و الله‌بختکی، بلکه از روی حساب و کتاب و بر اساس تاریخ و ماه تولدمان. در این میان اما ماهنامه نجوم عزمش را جزم کرده تا با همه انواع خرافات و شبه‌علم‌ها (که بهترین نموناش همین رمالی و طالع‌بینی است)، مبارزه کند. آخرین شماره نجوم (۲۳۹۹ویژه تیر ۹۳) هم به این موضوع اختصاص دارد. دکتر رضا منصوری در سرمقاله از «علم و شبه‌علم» گفته و محمدجواد ترابی (سردبیر) به جنگ «علیه کاسیان نادانی» رفته. این مجله در هر شماره یک بخش ویژه هم دارد به نام ژرفا. ژرفای این شماره را به «رازهای یک رمال» اختصاص داده‌اند. «طالع‌بینی در گذر زمان»، «آیا طالع‌بینی علمی است؟»، «اسعد و نحس ذهن» و «قریب‌سامه» از دیگر مطالب این بخش است. این‌مجله در ۶۸صفحه و با قیمت هفت‌هزار تومان عرضه شده است.

روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲ مرداد ۱۳۹۳ • ۲۶ رمضان ۱۴۳۵ • ۲۴ جولای ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۷۲ • ۱۶صفحه • اذان ظهر تهران ۱۳:۱۱ • اذان مغرب ۲۰:۳۶ • اذان صبح فردا ۴:۲۷ • طلوع آفتاب ۶:۰۷

روزنفرها

کارتون خواب

امین منتظری



راهنمای سفر مجانی به کهکشان

درون خویش را تربیت کنیم



ساسان گلفر

«درون هر انسان خوش‌ظاهر و انوکشیده و تروتمیز امروزی که متمدنانه رفتار می‌کند، میمون وحشی و شروزی نهفته است که بالا و پایین می‌پرد و جیغ می‌کشد و بر سینه می‌کوبد و چنگ می‌اندازد.»

این جمله را فیلسوف بزرگی گفته که اسمش یادم نیست و حتی اگر اسمش به یاد بیاید هم چندان مهم نیست و شاید هم اصلا او ایسن جمله را نگفته باشد. اما به‌رحال سازندگان «سپیده‌دم سیاره میمون‌ها»، چه فیلسوف باشند و چه نباشند، چنین مضمون میمونی را در پس ذهنشان داشته‌اند که ۱۷۰میلیون‌دلار پول بی‌زبان را برای فیلمی با این عنوان خرج کرده‌اند. از آن‌طرف، تماشاگرانی هم که با این سرعت خودشان را به سالن رسانده‌اند تا هنوز سه‌روز نشده، بیش از ۷۰میلیون‌دلار به پای این میمون‌ها بریزند، پیام را خوب گرفته‌اند. پیام فیلم «سپیده‌دم سیاره

میمون‌ها» برای مخاطبان میلیاردری در سراسر جهان البته فراتر از این است که مثلاً «با سوبه میمونی خود آشنا شویم»، بلکه بیشتر به این سمت می‌رود که «چگونه میمون درون خویش را مهار کنیم» و موضوعی که این فیلم مطرح می‌کند، بحث داغ اکثر فیلم‌های پر فروش هفت‌ها و ماه‌های اخیر است. اینطور که پیداست، مهار نیروهای وحشی نهفته در طبیعت انسان و جامعه انسانی دغدغه مشترک نویسندگان و فیلمسازهایی شده که فیلم‌هایی از قبیل «گودزیلا»، «داگ‌گون‌شونده‌ها» (که این روزها چهارمین فیلمش به بازار آمده و پرفروش شده)، قسمت دوم «اذهنهای تربیت ازدها» یا حتی فیلم‌هایی مثل «۲۲ خیابان جامپ» یا «باز هم مثل یک مرد رفتار



بخواهد به اکشن و تعقیب‌و‌گریز متکی باشد بر لایه‌های عمیق‌تر روانشناختی خود تکیه می‌زند و تماشاگر را رویاروی پرسش‌ها و چالش‌هایی در مورد زندگی اجتماعی، تکثرگرایی، حد و اندازه اعتماد، درک متقابل، غریزه ویرانگری، خسونت ناشی از ترس و ناامیدی و سوءتفاهم و نقش تسریع‌کننده اسلحه گرم در فوران خسونت قرار می‌دهد. نکته مهم در مورد «سپیده‌دم سیاره میمون‌ها» این است که فیلم از جنبه‌های بصری و زیبایی‌ها و ظرافت‌های دراماتیک هم غافل نمانده و برای به‌دست‌آوردن دل این تماشاگران پرتعداد، همه‌چیز را به مضمون و محتوا واگذار نکرده است. چه می‌شود کرد، میمون هر چه زشت‌تر باشد، لاجرم ادا و اطوارش هم بیشتر است.

عسل عباسیان: غزه سال‌هاست که جغرافیای درد به‌شمار می‌رود اما این روزها زخمش متورم‌تر از همیشه شده. از همین‌رو هنرمندان و چهره‌های بسیاری در سراسر جهان نسبت به جنایاتی که در این جغرافیا در حال رخ‌دادن است، واکنش نشان داده‌اند. فردا روز قدس است و اسملا، ایسن‌روز دردناک‌تر از همیشه به‌نظر می‌رسد. به سرانگ سه‌چهره رقتیم تا آنها هم از حس‌وحال این روزهایشان در مواجهه با موضوع غزه بگویند.

«گلآب آدینه» که نخست فکر می‌کند هیچ کلمه‌ای نمی‌تواند اندوه درونی‌اش را بروز بدهد، نهایتاً به گفتن یک جمله بسنده می‌کند: «بسیار شرمندهام که به جز خون دل خوردن، هیچ غلطی برای این پیچه‌های غزه نمی‌توانم



بکنم» «زهرای اشراقی» که پیش‌تر در صفحات فیس‌بوک و اینستاگرام خود نسبت به این فاجعه واکنش نشان داده بود، در این‌باره معتقد است مجامع بین‌المللی باید هر چه زودتر برای پایان‌دادن این قایله دست به کار شوند: «حل این بحران نیاز به کمک همه کشورها دارد و وساطت بین‌المللی می‌طلبد. همه کشورها باید همفکری کنند

گزارش فردا

بیانیه ۱۲۰ فرهیخته ایرانی خطاب به مردم جهان:

سلاخی‌های عریان در «غزه» را محکوم کنید



از مرگ آنان ابزاری می‌سازند برای بسط امپریالیسم ارضی خود و لاجرم کشتار مردم فلسطین که در پی آزادی سرزمین خویش‌اند.»

آنان در بخشی دیگر از بیانیه چنین نوشته‌اند: «ما به مردم فلسطین معصوم اعلام می‌کنیم که دل ما با آنهاست، مادر کنار آنانیم، کشتگان آنها نه‌فقط کشتگان ما، بلکه کشتگان تمامی مردم آزادی‌خواه جهانند. ما دولت آمریکا و اتحادیه اروپا را شریک جنایات اسرائیل می‌دانیم؛ آنان در نظر به نعل و به میخ می‌کوبند اما در عمل نه‌فقط از هیچ کمکی اسرائیل کوتاهی نمی‌کنند بلکه سعی می‌کنند از یکدیگر پیشی گیرند تا اسرائیل کمک‌کنند تا بزرگ‌ترین، دهشتناک‌ترین و پلشت‌ترین گتوی جهان را بسازد. اولین قدم برای حل مساله یهود برجیدن هر نوع گنوست، اعم از واقعی و نمادین، ساکن آن هر که باشد، نه آنکه کسانی به بهانه ستمی که در اروپا بر یهودیان رفته است خوف‌انگیزترین گتو را در فلسطین برپا کنند و هر زمان به هر بهانه‌ای آنان را به فجیع‌ترین شکل سلاخی‌کنند. کارل یاسپرس فیلسوف

در همین حوالی

پارچه‌فروش عاشق

به دست اتللو رسیده یا از دست افلیا به کرم؟ دیگر قصه آهنگین، هم عاشقانه و هم خنده‌آور «آرشین مال الان» است، من آذری بلد نیستم اما به کنجکاوی دریافته‌ام که «آرشین» واحد اندازه‌گیری طول در روسیه مدال ۷۱سانتیمتر است و «مال الان»، کسی را می‌گویند که پارچه‌متری می‌فروشد. چلاندۀ داستان این‌است، عسکر آغاز بولد و روشنفکری که به خلاف رسم روزگارش می‌خواهد خودش همسرش را انتخاب کند، در این راه با



مشکلات پیش‌پیش پیش‌بینی‌نشده‌ای مواجه می‌شود، پس دوستش سلیمان به او توصیه می‌کند که چهارش را تغییر دهد، و خود را به‌صورت پارچه‌فروشی دوره‌گرد درآورد، و به این شیوه در کوچه و بازار بچرخد تا همسر دلخواهش پیدا شود، که نه‌تنها این اقدام شخصیت اصلی نمایش، در آن دوران، متهورانه است که به روی صحنه‌بران آن هم، کاری جسورانه بوده است، شاید نخستین‌بار به سال ۱۹۱۲ ترسای (اوزیر حاجی‌بیف) موسیقیدان روشناس آذری «آرشین مال الان» را به‌شکل اپرا کوچکی در دوره‌درست می‌کند، که در سال ۱۹۱۳ در تئاتر (تقی‌یف) اجرا می‌کند، که همین پارسال صمدین سالگرد اجرای این اپرا توسط یونسکو جشن گرفته شد) از «آرشین مال الان» پنج نسخه سینمایی ساخته می‌شود که نسخه سوم آن به‌دستور استالین در پخوبوه جنگ‌دوم‌جهانی فیلمبردار شده و در آن نسخه (رشید بهیوداوف) نقش



محمد صالح‌علا

من از افتتاح کارم هلاک نمایش‌های موزیکال بودام، البته دیدن فیلم‌های موزیکال مانند، او از درباران، بائوی زیبای من، مامامای، و تمامی آثار (کن راسل، فیلمساز انگلیسی) تلمی، چایکوفسکی، اشتراوس، گوستاومالر، بر شدت این علاقه افزودند، پس مجموعه‌ای موزیکال را نوشتم، با عنوان «زنان اعیسان ایران» حتی تولید آن را آغاز کردم، اما شوربخانه نیمه‌کاره رها شد، و در مسیر سال‌ها آن علاقه در من روبه زوال رفت، تا کم‌کم خاموش شد، به‌ویژه در این سال‌ها که دیگر، من، نه برمکی‌ام و نه، کاکای جعفر، اما دست از کنجکاوی برنداشتم، که در نتیجه فهمیدم بخشی از کنج قصه‌های موزیکال، در فرهنگ آذربایجان نازنین خودمان است، افسوس که من از این بلد نیستم، یا بهتر است بگویم تنها یک جمله را بلدم، آن‌هم مربوط است به سال‌هایی که فیلم بازی می‌کردم، در فیلم «دستمزد» من نقش یعقوب سوتی، راننده آمبولانس نعش‌کش را بازی می‌کردم و استادم مهدی فتحی نقش مراد تو شمال، در آن فیلم این دو نفر، قرار است در ازای دریافت مبلغی پول، جنازه دو نفر شهید را از تهران به شهر کرد ببرند، در طول راه یعقوب سوتی، تصادفاً، متوجه می‌شود که یکی از شهدا، پسر مراد تو شمال، دوست و همسفر اوست، در صحنه بعدی وقتی مراد از یعقوب می‌پرسد، چرا غمگینی؟ یعقوب سوتی، می‌گوید: سن‌یلمیرسن من نجکرم، (تو نمی‌دانی که من چه می‌کشم) این جمله را استاد بهژاد فراهانی، به من اموخث، آن‌هم با تلاشی بسیار، پس ای‌کاش آذری بلد بودم، زبیرا کنج قصه‌های آهنگین در این فرهنگ است، مثل عاشقانه «اصلی و کرم». در همین اصلی و کرم توایلات دراماتیکی وجود دارد، از جمله دستمالی است که گرۀ رابطه اصلی و کرم در آن دستمال است، و من اغلب از خود پرسیده‌ام، این دستمال از دست اصلی

سلام به فردا

همدردی گلاب آدینه، زهرا اشراقی و داریوش مهرجویی با «کودکان غزه»

سکوت جایز نیست

تا یک نسل کشی بی‌رحمانه هر چه زودتر متوقف شود. فارغ از هر اختلاف‌نظر سیاسی، مجامع بین‌المللی باید نگران نسل‌ی بی‌گناهی از زنان و کودکان باشند که روزانه جان می‌سپارند» «داریوش مهرجویی» هم نظری مشابه «زهرا اشراقی» دارد. او آ ه کشتداری می‌کشد و می‌گوید: «این درگیری‌ها باید با وساطت سازمان ملل هر چه زودتر حل شوند. در این میان اتفاقی که حتی از ماجرای غزه هم دهشتناک‌تر است، مساله داعش است که هیچ‌کس جلوییش نمی‌ایستد. انگار همه جهان در مقابلش سکوت کرده‌اند. سکوت در برابر این فجایع از خود آنها وحشتناک‌تر است. همه به جان هم افتاده‌اند، انسان کشی می‌شود و همه جهان هم محافظه‌کارانه سکوت کرده‌اند.»

گزارش فردا

بیانیه ۱۲۰ فرهیخته ایرانی خطاب به مردم جهان:

سلاخی‌های عریان در «غزه» را محکوم کنید

آلمانی سکوت مردم آلمان در مورد آدم‌سوزی نازی‌ها را «گناه مردم آلمان» نامید اکنون عملاً تمامی مردم جهان در معرض ارتکاب این گناهند. سکوت در برابر کشتار مردم فلسطین گناهی است که هیچ توجیه فلسفی، سیاسی و روانشناختی، آن را نخواهد شست» آنان در پایان از تمامی مردم جهان خواسته‌اند که «سکوت نکنند و انزجار خود را از این سلاخی‌های عریان ابراز کنند و به مردم فلسطین برای کسب آزادی و حفظ خانه و کاشانه و دفاع از وقار انسانی خود یاری رسانند» از امضاکندگان این بیانیه می‌توان به یوسف اباضری، کمال اطهاری، شاپور اعتماد، رخشان بنی‌اعتماد، حبیب‌الله پیمان، مراد ثقفی، خانواده شریعتی، لیلی گلستان، فرزانه طاهری، محمدجواد غلامرضا کاشی، مراد فرهادپور، محمدامین قانع‌ی‌ار، مینو مراضی، محمد مالجو، حسین مصصومی‌همدانی، ضیا موحد، کیومرث پوراحمد، فرهاد توحیدی، محمد رضایی‌راد، امیرحسین چلچتن، امیر اثباتی، پروین اردلان، بابک اطعیناتار، لیمیلا امیرابراهیمی، محمد بهارلو، ناهید توسلی، افشین جهاندیده، اعظم خاتم، احمدرضا دالوند، قاسم روبین، رزیتا شرف‌جهان، رعنا فرنود، باربد گلشیری، عباس مخبر، ابراهیم مختاری، حسن مرتضوی، سیمین مرعشی، معصومه مظفری، علی معظمی، مه‌ران مهجار، صالح نجفی، فریبا وفی، جعفر همایی و... اشاره کرد.

در همین حوالی

پارچه‌فروش عاشق

عسگر را ایفا کرده است. در تهران هم یکبار توسط گروه «هوائس توماسیان» اجرا می‌شود، اول در مدرسه محله حسن آباد، بعد در کاخ گلستان و سرانجام در گراندتختل- من احتمال می‌دهم آرشین مال الان پیش از تهران نخستین‌بار در گیلان به روی صحنه رفته و در آن عبادالله رنجبر و همسرش بازی کرده‌اند، البته اگر درباره نخستین اجرای آرشین مال الان بین تهران و بازرگان تئاتر ما عبادالله رنجبر و همسرش و سال‌ها بعد دخترشان ملکه بوده‌اند، که ملکه دختر این زوج هنرمند، بعداً به تهران مهاجرت می‌کند و سال‌های سال در نمایش‌های متعدد بازی می‌کند، از تئاتر به رادیو و از آنجا به سینما می‌رود، و دهه ۴۰ در ۲۷فیلم سینمایی بازی می‌کند. در همین سال‌های نزدیک به ما هم در مجموعه‌های تلویزیونی بسیاری بازی کرده که آخرین آنها (ههیچ‌پوچ) مهدی فاروقی به سال ۱۳۹۲ بوده است، ولی حالا، ملکه چندم‌های است در ناخوشی و بی‌کسی بزرگی همسر می‌برد، من خودم می‌دانم که بی‌کسی، دلتنگی‌های ظطیمی به بار می‌آورد، به‌ویژه در هنرمندانی که همه عمر را روی صحنه گذرانده‌اند، و سال‌ها دست‌های زیادی به سمتشان دراز بوده است، اما من به‌عنوان یکی از دوستان‌دارن هنر ایشان و همه هنرمندان سرزمینم، واقعاً نمی‌دانم، برای یک هنرمند دلتنسگ و ناخوش، چه‌کار باید کرد. چند روز فکر کردم، از خودم می‌پرسیدم چگونه می‌توان درامی از رنج ناخوشی و تنهایی بزرگ ایشان را کم کرد که آخر هم به نتیجه نرسیدم، بنابراین به این وسیله می‌خواهم از هنرمندان جان، به‌ویژه همکاران خانه سینما، خانه تئاتر، رادیو و تلویزیون، بیرسم، شما چه راهی را پیشنهاد می‌کنید، البته که این پیشنهاد خلافتانه شما بدون پاداش نخواهد بود، که من نذر کردم، به هر که راهکار موثری در این‌باره ارایه کند، به‌عنوان پاداش به صدای بلند به او بگویم:

درد به زندی که چون پیاله گرفت
نخست یاد حریفان خسته‌جان افتاد

آذر، شه‌دخت، پرویز و دیگران

نامزد شش سیمرغ بلورین
در سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

برنده بهترین فیلم‌نامه

در سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

برنده بهترین فیلم

در سی و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر

